



## در انتظار موجودی فضایی با قلبی روشن

### نزهت یادی

ما انسان‌ها آن قدر از ارتباط واقعی با آدم‌های پیرامونمان ناامید شده‌ایم که همواره ترجیح می‌دهیم در انتظار ورود یک دوست در عالم خیالاتمان باشیم. هر شب قبل از آن که خواب به سراغمان بیاید، درباره‌ی دوستی که روزی از راه خواهد رسید و ما را از تنهایی در خواهد آورد و به زندگی‌مان طعم و بوی تازه‌یی خواهد بخشید، خیال‌پردازی می‌کنیم. هر بار بنا بر وضعیتی که در آن به سر می‌بریم، او را در چهره و قالب جدیدی برای خود بازسازی می‌کنیم و اجازه می‌دهیم خوش‌ترین لحظاتممان با همان موجود خیالی بگذرد که به راحتی قادر به درک احساسات نهفته‌ی ماست.

همه‌ی ما در کودکی دوستی خیالی داشته‌ایم که یا او بیش‌تر از دوستان واقعی‌مان راحت بوده‌ایم. به‌احتمال، نخستین جرقه‌های تولد چنین دوستی در ذهنمان از قصه‌های پریان مادر بزرگ‌هایمان نشأت گرفته است، همان قصه‌هایی که ما را به دنیای عجیب و غریب موجوداتی غیرزمینی می‌برد که می‌توانستند زندگی را برایمان زیباتر و رؤیایی‌تر کنند.

تماشای کارتون «مسافر کوچولو» که روی سیاره‌ی کوچکش از گل سرخ مغروری مراقبت می‌کرد، یکی از مهم‌ترین اتفاقات دوران کودکی نسل ماست. شاید هر کدام از ما ساعت‌های بسیاری از شب را چشم به آسمان می‌دوختیم تا شاید مسافری از آسمان بر پشت‌بام خانه‌مان فرود آید و به یادمان بیاورد که همه‌ی ما نیاز داریم تا دوستی داشته باشیم. ممکن است گمان کنیم که با گذر از مرحله‌ی کودکی و رسیدن به دوران بزرگسالی، آن دوست خیالی نیز محو شده است، اما اتفاقاً هر چه بزرگ‌تر می‌شویم و دنیای اطرافمان برایمان غیرقابل تحمل‌تر جلوه می‌کند، نیازمان به ارتباط با آن دوست غیرواقعی‌مان بیش‌تر می‌شود. حتی اگر دیگر به

اندازه‌ی کودکی‌مان صداقت و شجاعت نداشته باشیم تا درباره‌ی آن با دیگران حرف بزنیم اما در پنهانی‌ترین بخش زندگی‌مان به رؤیای دوستی با یک موجود فرازمینی دل خوش کرده‌ایم. فیلم «ای‌تی»، مخلوق غیرزمینی ساخته‌ی «استیون اسپلبرگ» درباره‌ی همین نیاز به رابطه با موجوداتی غیر از خودمان است، آن‌هایی که گرفتاری‌های روزمره‌ی ما را ندارند و چشم ما را به باطن عالم باز می‌کنند. حالا چه فرق می‌کند که این دوست خیالی در قالب یک موجود فضایی با کله‌بی گنده و انگشت‌های دراز ولی قلبی روشن در سینه ظاهر شود، همین که می‌تواند با انگشت اشاره‌اش دردهای التیام‌ناپذیرمان را شفا بخشد و ما را با خود در آسمان پرواز دهد، برای این که امید به ادامه و تحمل زندگی را در ما پدید آورد، کافی است. اسپلبرگ به خوبی نیاز مردمان معاصرش را فهمیده و توانسته دوست ماندگاری برای انسان‌های بی‌رؤیای این روزها بسازد. هر چند فیلم‌های او آغازگر سینمای علمی - تخیلی به حساب نمی‌آیند، ولی راه تازه‌یی را فرا زوی تماشاگر می‌گشایند. تا پیش از دو فیلم «برخورد نزدیک از نوع سوم» و «ای‌تی»، سینمای علمی - تخیلی در سیطره‌ی جنین‌های جهش‌یافته از آزمایشات علمی معیوب و یا حمله‌ی موجودات فضایی به عنوان بیگانه‌های شرور به کره‌ی زمین بود اما اسپلبرگ با این دو فیلم و به‌ویژه ای‌تی دنیای جدیدی را خلق کرد؛ دنیایی که برای ورود به آن لازم نبود با اطلاعات پیچیده‌ی علمی و تکنولوژیک در فیلم کلنجار برویم، فقط کافی بود به کودک درونمان رجوع کنیم و به جست‌وجوی آن دوست خیالی برآییم.

بی‌جهت نیست که «ژان پیر گدار» درباره‌اش گفته است: «اسپلبرگ یک موجود ماورای زمینی است که با دوربینی داخل کله و سینمایی زیر پوستش به دنیا آمده است». او با همین دوربین



درون کله‌اش است که می‌تواند به رؤیاهایی که در سر ما می‌روند و می‌آیند شکل واقعیت ببخشد و چیزهایی را روی پرده‌ی سینما در مقابل چشمانمان ظاهر کند که تا پیش از آن خجالت می‌کشیدیم از احساساتمان درباره‌ی آن‌ها حرفی بزنیم.

همه‌ی کسانی که هیچ‌گاه دست از انتظارشان برای مسافر کوچولویی که از آسمان خواهد آمد، برنداشته‌اند، موظف‌اند که از اسپیلبرگ به خاطر واقعی کردن رؤیایشان در ای‌تی تشکر کنند.

### تجربه‌ی به یادماندنی دوستی با یک موجود فضایی

فیلم ای‌تی، مخلوق غیرزمینی برخلاف فیلم‌های مشابهش در گونه‌ی علمی - تخیلی درباره‌ی پیشگویی وقایع آینده و یا فرضیه‌های علمی و تکنولوژیک که جهان را در آستانه‌ی نابودی نشان می‌دهد، نیست. آن چه آن را به یکی از محبوب‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما تبدیل می‌کند، ستایش دوستی و عشق ورزیدن به یکدیگر در آن است که در قالب رابطه‌ی نامتعارف میان یک پسر بچه و یک موجود فضایی نشان داده می‌شود.

«الیوت» به دلیل خانواده‌ی از هم فروپاشیده‌اش، از برقراری رابطه‌ی عاطفی با دیگران ناتوان و سرخورده است؛ روی در اتاقش تابلوی ورود ممنوع نصب کرده و در میان گنجه‌ی عروسک‌ها و اسباب‌بازی‌هایش برای خود مخفیگاهی ساخته است و در دنیای رؤیاهای خود به سر می‌برد و به کسی اجازه‌ی ورود به خلوتش را نمی‌دهد؛ تا این‌که سر و کله‌ی مهمان ناخوانده‌ی از فضا در زندگی سرد و خالی‌اش پیدا می‌شود. ای‌تی که از سفینه‌اش جا مانده، به دنبال بادام‌زمینی‌های الیوت به اتاقش راه می‌یابد و الیوت همه‌ی محبتی را که هرگز از کسی ندیده، از دوست عجیب و غریبش دریافت می‌کند و طعم یک ارتباط دوستانه‌ی واقعی را می‌چشد. او دلش می‌خواهد پدرش که ترکشان کرده، در کنارشان بود و خانواده حرف‌های او را باور می‌کردند، ولی این میل اولیه و ساده‌نه توسط هموعان زمینی‌اش، بلکه توسط موجودی از آسمان آمده ارضا می‌شود؛ گویی خداوند صدای تنهایی پسرک را شنیده و از جانب خود برایش دوستی فرستاده است.

اسپیلبرگ هیچ‌گاه در فیلم‌هایش به‌طور مستقیم درباره‌ی مذهب سخنرانی نمی‌کند و دست به موعظه نمی‌زند، بلکه ما را به جست‌وجوی معنویت فرامی‌خواند؛ معنویت که می‌تواند از طریق انگشت نورانی یک موجود فضایی به زندگی‌مان راه یابد و در این میان چه کسی بهتر از یک کودک شایسته‌ی دریافت این نور معنویت است!

بزرگ‌ترین تفاوت دنیای بچه‌ها و بزرگ‌ترها این است که بزرگ‌ترها می‌خواهند بر همه چیز تسلط و تقوق علمی بیابند و از آن در جهت سودجویی و منفعت‌طلبی خویش بهره ببرند ولی کودکان می‌توانند هر چیزی را بدون در نظر گرفتن سود و زیان مادی‌اش دوست بدارند و رابطه‌ی انسانی با آن برقرار کنند. بزرگ‌ترها نمی‌توانند وارد دنیای رؤیاهای و رازها شوند. آن‌ها به همه چیز به چشم یک تهدید بزرگ نگاه می‌کنند، حتی به موجود دوست‌داشتنی و بامزه‌ی مثل ای‌تی، در حالی که خودشان بزرگ‌ترین خطر برای معصومیت بشری هستند. در واقع نگاه مضحک امنیتی و دخالت تشکیلات

دولتی است که منجر به بروز فاجعه می‌شود و جان الیوت و ای‌تی را به خطر می‌اندازد. تا قبل از ورود آن‌ها همه چیز خوب پیش می‌رود. الیوت و ای‌تی در بدو آشنایی با یکدیگر احساس غریبی می‌کنند و با حیرت به رفتارهایی که برای دیگری نامتعارف جلوه می‌کند، می‌نگرند اما به تدریج به نوعی تفاهم ناشی از خویشاوندی و رفاقت دست می‌یابند و ویژگی‌های فردی یکدیگر را کشف می‌کنند و نقاط اشتراک میان خود را درمی‌یابند و زبان هم را یاد می‌گیرند و راحت‌تر از دو کودک زمینی با هم کنار می‌آیند، ولی مشکل زمانی پیش می‌آید که سیستم دولتی وارد عمل می‌شود و پیش‌فرض‌های علمی مستخره‌ی خود را تحمیل می‌کند و همه چیز را به هم می‌ریزد. آن‌ها اساساً درباره‌ی هر چیز ناشناخته‌ی، توهم توطئه در ذهن می‌پروراند و تا آن را تشریح و آنالیز نکنند، دست از سرش برنمی‌دارند. آن موجودات خبیث زمینی هرگز قادر به برقراری رابطه‌ی عاطفی با جهان پیرامونشان نیستند و اگر احساسات پاک الیوت که مانع تشریح قورباغه‌ها در کلاس درسی شد، نبود، قلب روشن و مهربان ای‌تی عزیزمان نیز در زیر چاقوی جراحی انسان‌های سنگدل تکه‌تکه می‌شد.

پراحساس‌ترین صحنه‌ی فیلم - همان که هنوز هر بار آن را می‌بینیم، دلمان می‌لرزد - لحظه‌ی خداحافظی ای‌تی و الیوت است. آن دو یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و انگشت بوسه برای هم می‌فرستند و می‌گیرند تا تجلی یک رابطه‌ی نامتعارف و مقدس را شکل دهند، شاید بزرگ‌ترهای نظاره‌گر، راه و رسم دوست داشتن و هم‌زبانی را یاد بگیرند.

آن چه ای‌تی از سرزمین ما می‌برد، گلدان گلی است که با انگشت شفابخش او تازه و باطراوت شده است، اما آن چه ای‌تی در سرزمین ما جا می‌گذارد، راز و رمز رابطه‌ی دوستانه است که این روزها فراموشش کرده‌ایم.

اگر شبی که دلتان خیلی گرفته بود، در میان خرت و پرت‌های انبار خانه‌تان با موجودی که کله‌ی گنده و انگشت‌های درازی داشت روبه‌رو شدید، بدتانید که این بار ای‌تی برای دوستی با شما به زمین آمده است؛ پس بهتر است همه‌ی ما در خانه‌مان به اندازه‌ی کافی بادام‌زمینی داشته باشیم. ■